

## مدیریت فاجعه

### پیشگفتار :

بحث مدیریت فاجعه از جهتی مطرح میگردد که فاجعه جنگ در افغانستان سالهای متمادی است که راه حل پیدا نکرده است . فاجعه پی فاجعه زندگی را برای مردم دشوار ساخته ، جامعه را به عقب گرد وحشتناکی واداشته است .

هر چند در این عقبگرد عوامل خارجی هم نقش اساسی داشته است . ولی هرگاهی که زمینه برای مدیریت فاجعه جنگ در داخل کشور میسر بوده ، اهل سیاست و کسانی که نقش رهبری جامعه را بدوش داشته اند یا دانش و تجربه مدیریت فاجعه ها را نداشتند و یا اینکه روی تجارتهای سیاسی ، منافع شخصی و یا قومی مراحل مدیریت فاجعه و یا کنترل بحران را تا رفع اثرات منفی فاجعه دنبال نه نموده اند . در نیمه راه مدیریت فاجعه را روی ملحوظات ویژه یی توقف داده و از مسیر حل نهایی آن عامدانه منحرف ساخته اند . بجای حل اساسی و دائمی منازعات اجتماعی و جنگهای داخلی به اصطلاح عامیانه کلوخ در آب گذاشتند و رفتند . مدیریتهای ناقص فاجعه (مثل لویه جرگه ها ، کنفرانس بن و مذاکرات دوحه) به صورت عمدی روی منافع قومی و منافع بیرونیها انجام شد . نه بر اساس پرنسیپ های علمی مدیریت و حل نهایی فاجعه و مصیبت جنگ .

از اینجاست که ما نیاز داریم در ابتدا به مفاهیم و گونه های فاجعه ، مراحل مدیریت فاجعه و شاخصه های کاری هر مرحله آن آشنایی داشته باشیم تا در روشنی از مشخصات هر مرحله به رفع کلی اثرات منفی فاجعه و جلوگیری از تکرار آن کرده باشیم . فلذا ابتدا می پردازیم بیک سلسله تعریف ها و مفاهیم . تا دریابیم در کجای کار مدیریت فاجعه قرار داریم . بعد میرویم روی واقعیت جاری و راه های حل نهایی فاجعه جنگ در افغانستان که چگونه و از چه طریقی میسر خواهد بود .

---

نوت : دوستانی که پرینتر داشته باشند این متن را میتوانند چاپ کنند . زیرا خواندن آن در روی صفحه کاغذ راحت تر خواهد بود . چون تعداد صفحات زیاد است و هم میتوانند کاپی آن را در دفتر بایگانی شان داشته باشند .

## بخش اول

### تعريفات و مراحل مدیریت فاجعه

#### فاجعه چیست :

فاجعه عبارت از مجموع عوامل و رویداد های است که زندگی نرمال فردی و اجتماعی انسانها ، محیط زیست و حیات وحش را متضرر ساخته ، ثروت های مادی و معنوی ، فرصت های انکشافی ، انرژی فکری و فیزیکی جامعه را تلف میکند و یا متضرر میسازد .

#### گونه های فاجعه : فاجعه معمولاً بدو گونه می باشد .

#### ۱- فاجعه طبیعی : Natural Disaster

فاجعه های طبیعی عبارت اند از : زمین لرزه ، سیلاب ، آتش سوزی ، خشکسالی ، طوفان های مدش ، قحطی ، شیوع امراض واگیر و غیره آفات طبیعی که بالای زندگی جاری انسانها و محیط زیست آنها اثرات ناگوار بجا گذاشته ، حیات روزمره انسانها را مختل میسازد .

#### ۲- فاجعه بشری: Mankind Disaster

فاجعه بشری عبارت از جنگ های اقتصادی ، دینی ، مذهبی ، قومی ، نژادی ، جغرافیایی ، ترکیبی و بهم تنیده ای از چند گونه جنگ که در آنها خود انسانها نقش دارند . فاجعه های بشری نسبت به فاجعه های طبیعی شکل پیچیده تری دارد . پیچیده گی فاجعه بشری در این است که خود انسان منحصراً عنصر اصلی هم در فاجعه آفرینی و هم در مدیریت فاجعه نقش دارد . بنأ ریشه یابی فاجعه های بشری نسبت به فاجعه های طبیعی مستلزم پژوهش ها و بررسی های بیشتری از مجموعه عوامل فرهنگی ، تاریخی ، جغرافیایی ، اقتصادی و جامعه شناسی میباشد . بدون این پژوهش ها و بررسی ها و دسترسی به دریافت راه های حل و رفع آسیب های ناشی از فاجعه جنگ جلوگیری از تکرار آنها غیر ممکن است . از همین سبب است که مهار سازی و جلوگیری از وقوع فاجعه های بشری نسبت به فاجعه های طبیعی همیشه کار دشوار و زمانگیر می باشد . بشر توانسته طبیعت را تا جایی بمیل و نفع خود مهار سازد . ولی در مهار سازی و جلوگیری از وقوع فاجعه های بشری موفقیت چندانی نداشته است . زیرا که پژوهشها و بررسیهای لازم در ریشه یابی فاجعه ها به شیوه های علمی و تخصصی تکمیل نگردیده و معمولاً راه حل ها روی غرض ریخته شده که نتیجه مطلوب و موثر نداشته است .

برای وضاحت پیچیدگی فاجعه بشری ناگزیر به مثال هایی اشاره داشته باشیم که شاهد آنها بوده ایم . بطور مثال برای حل فاجعه جنگ در افغانستان بجای کاربرد شیوه های علمی همیش از ابزار های کهنه ، لویه جرگه ها و یا زیر فشار و تاثیر بیگانه ها مثل کنفرانس بن و مذاکرات دوحه طرح های غیر تخصصی و ناقص برای راه حل فاجعه ریخته شده و یا عمداً طرح بحران آفرینی های دیگری زیر نام حل و فصل فاجعه در نظر بوده . از اینجاست که میبینیم راه حل فاجعه های بشری و مهار سازی آن نسبت به فاجعه های طبیعی دشوار تر می باشد . زیرا همان انسانی که خود جزئی از فاجعه بود، دوباره بدون در نظر داشت معیار های علمی و تخصصی در حل فاجعه باز هم دخیل میشود.

## مراحل مدیریت فاجعه

معمولا مدیریت هر دو گونه بی فاجعه که در بالا ذکر شد، چه طبیعی و یا بشری، معمولا در سه مرحله به انجام میرسد. تا اثرات منفی آن رفع شده و تدابیری برای جلوگیری از تکرار فاجعه گرفته شود و یا هم در صورت وقوع تأثیرات منفی آن بعد اقل کاهش داده شود. موضوع بحث ما در اینجا مختص بررسی و مدیریت فاجعه بشری یعنی فاجعه جنگ در افغانستان است نه فاجعه های طبیعی.

### ۱- مرحله رسیدگیهای عاجل: Emergency Stage

در این مرحله از مجموعه تدابیر و راهکارهایی که بتواند از گسترش فاجعه و آسیب بیشتر آن جلوگیری کند کار گرفته میشود. در این مرحله کمک های اضطراری و عاجل جهت نجات جان انسان هایی که در خطر نابودی قرار گرفته اند صورت میگردد. از قبیل تلاشها در راستای قطع جنگ و یا آتش بس، تدارکات مواد غذایی، آب آشامیدنی، مواد سوخت، البسه، سرپناه و خدمات صحتی و غیره. مرحله رسیدگی های عاجل نباید اضافه از رفع خطرات جانی بصورت دوامدار صورت گیرد. زیرا که تداوم رسیدگیهای عاجل زمینه سوءاستفاده از کمک های عاجل را بار آورده مردم را به مفت خواری و عطالت عادت میدهد. در جریان کمک های عاجل در میان بیجاشدگان ناشی از فاجعه باید سروی آسیب پذیری و ظرفیتهای طبیعی و بشری صورت گیرد. تا با استفاده از ظرفیتهای بشری و منابع طبیعی بلافاصله به مرحله مدیریت احیای مجدد و توانمند سازی جامعه مصیبت زده وارد گردیم. روش ها و تدابیر رسیدگی های عاجل در مورد فاجعه های طبیعی و فاجعه های دست بشر نظر به گونه های فاجعه تعیین میگردد که هرکدام در جایش توضیح و تشریح می گردد.

### ۲- مرحله بازسازی و احیای مجدد: Reconstruction and Rehabilitation Stage

بعد از مرحله رسیدگیهای عاجل، بلاوقه باید مرحله احیای مجدد آغاز گردد. در مرحله احیای مجدد هر آنچه صدماتی که از اثر فاجعه بر تاسیسات عام المنفعه مثل موسسات صحتی، آموزشی، فرهنگی، اقتصادی، تاسیسات مواصلاتی، مخابراتی، آبرسانی، زراعتی و صنعتی موجوده که از اثر فاجعه های طبیعی و فاجعه دست بشر آسیب رسیده و یا از بین رفته، دوباره احیا و بازسازی گردد. تا فعالیتهای اجتماعی و زندگی مردم بر روال نرمال قبل از فاجعه برگردد.

در مرحله احیای مجدد نیز مثل مرحله رسیدگی های عاجل، تمام امور احیای مجدد باید با مشارکت مستقیم مردم از تصمیم گیری گرفته، تا پلانگذاری، دریافت وجوه مالی و تطبیق پروژه ها صورت گیرد. بخاطریکه مردم بر پروژه های احیا شده حس مالکیت پیدا نمایند و در حفاظت و حراست آنها احساس مسئولیت پیدا کنند. این مشارکت و حس مالکیت مردم بر پروژه های احیا شده، پایداری و بقای دست آورد های عمرانی و اجتماعی را تضمین میکند.

### ۳- مرحله کاهش و سبک سازی فاجعه: Mitigation Stage

مهم ترین مرحله ای که از نگاه مدیریت فاجعه زیاد حائز اهمیت است ، رسیدگی به کاهش دهی و سبک سازی اثرات منفی فاجعه ای است که قبلا اتفاق افتاده باشد و در آینده نباید اتفاق بیفتد و یا اگر اتفاق می افتد اثرات منفی آن کمتر باشد .

متأسفانه در افغانستان مدیریت این مرحله اصلا یا در نظر گرفته نمیشود و یا مهم دانسته نمیشود. به اصطلاح عامیانه گاو را پوست میکنند در دم که رسید رها میکنند . حال آنکه مدیریت کاهش دهی و یا سبک سازی فاجعه بسیار مهم میباشد. زیرا که با مدیریت سالم مرحله کاهش دهی و سبک سازی اثرات فاجعه میشود از تکرار فاجعه های بعدی جلوگیری صورت گیرد و یا در صورت وقوع زیان آن را در آینده کم سازد .

در این مرحله یعنی بعد از مرحله احیای مجدد، باید پژوهش ها و بررسی های میتودیک و علمی جهت ریشه یابی فاجعه و فاجعه های که قبلا اتفاق افتاده صورت گیرد . تا تدابیر اساسی برای جلوگیری از فاجعه های همسان و تکراری گرفته شود . در افغانستان روی دلایل روشن از مدیریت این مرحله که تشخیص و شناخت ماهیت فاجعه است عمدا روی ملحوظات قومی سیاسی و سیاست کشور های آز مند جهان چشم پوشی صورت میگردد . بنا پاسخ یک فاجعه را با فاجعه دیگر میدهند . بدین ترتیب به صورت مداوم پاسخ جنگ با جنگ داده میشود. نه اینکه با روشن ساختن ریشه های جنگ و حل دائمی آن جامعه از مدار خبیثه جنگ دوامدار بیرون کشیده شود و به صلح پایه دار و رفاه اجتماعی گذار نماید .

## بخش دوم

### آسیب شناسی و چگونگی مدیریت فاجعه جنگ در افغانستان

فاجعه ای که در این بخش به بررسی و نحوه ئی مدیریت آن میپردازیم از مجموع فاجعه های که در این سرزمین نفرین شده رخ داده ، فاجعه جنگ است . چنانچه که در بخش اول مراحل مدیریت فاجعه توضیح گردید. مدیریت فاجعه سه مرحله دارد . مرحله اول - رسیدگی های عاجل . مرحله دوم - بازسازی و احیای مجدد. مرحله سوم - کاهش و سبک سازی فاجعه بود. حال براساس همین مراحل ارزیابی فاجعه جنگ در طول چهار دهه که چگونه مدیریت شده و کشور در کدام مرحله مدیریت فاجعه جنگ قرار دارد میپردازیم .

#### ۱ - مرحله رسیدگی های عاجل : Emergency Stage

قسمی که شاهد هستیم افغانستان طی چهار دهه اخیر از مرحله رسیدگی های عاجل که عبارت از مذاکرات بین طرف های درگیر، آتش بس ، کمک های عاجل به آسیب رسیده های جنگ و برگرداندن زندگی مردم بر روال قبل از جنگ است بیرون نشده . تا بعد از آن وارد مرحله بازسازی و احیای مجدد تاسیسات آسیب رسیده و یا از بین رفته و همچنان آسیب های اجتماعی جنگ گردیم . اینکه چرا کشور ما طی چهار دهه از مرحله رسیدگی های عاجل آسیب های جنگ برآمده نتوانسته است ؟ عوامل آن باید مورد بررسی قرار گیرد تا ریشه های اصلی منازعات اجتماعی و جنگ ها دریافت گردد . قسمی که در تعریف مرحله رسیدگی های عاجل گفته شد، تدابیر مدیریتی این مرحله صرف برای نجات جان آسیب رسیده گان جنگ در کوتاه مدت صورت گیرد و بلا وقفه باید مدیریت مرحله بعدی که عبارت از بازسازی و احیای مجدد تاسیسات آسیب رسیده و یا منهدم شده و آسیبهای اجتماعی است پرداخته شود . تا جامعه به حالت نرمال قبل از جنگ قرار گرفته و زندگی روال عادی خود را پیدا کند . ولی متأسفانه در افغانستان چنین کاری صورت نگرفت و این مرحله بیشتر از بیست سال به درازا کشید. باید عوامل به درازا شدن آن مشخص میشد که عمدتا مواردی در آن نقش داشته است.

**الف - مسائل سیاسی :** کشور های استعماری و توسعه طلب بخاطر اشغال و وابسته سازی جوامع دیگر در جنب پلان های نظامی به مسخ کردن جوامع مد نظر با تزریق پول ، گسترش فساد ، آسیب رسانی فرهنگی و تفرقه های مذهبی، هویتی به ارزشها و مناسبات درونی جوامع صدمه رسانده ، آنها را به یک جامعه غیر تولیدی ، مصرفی و وابسته بخود ساخته تا به اهداف جیوپلیتیک شان در کشور های اشغالی در دراز مدت بدون حضور نظامی کنترل و نظارت داشته باشند . بطور مثال کنفرانس بن که ظاهرا به منظور صلح دایر گردیده بود . در حقیقت در آن پلان جنگهای وسیع تر و دامنه دارتر دیگری طرح ریزی شده بود. اشتراک کننده گان ناآگاه و نادان در این کنفرانس درک کرده نتوانستند که این فیصله ها سر آغاز جنگهای دیگری در کشور میشود . متعاقبا بدون آن که کشور به صلح رسیده باشد . پول های بی حساب جهت فاسد سازی جامعه و شعله ور ساختن جنگهای تازه در کشور تزریق شد که هر دو طرف جنگ سهم خود را از آن برای ادامه جنگ دریافت می نمودند.

**ب - مسایل قومی و تباری :** اساسا در کنفرانس بن با در نظر داشت فلسفه وجودی افغانستان\* در راس هر دو طرف درگیر جنگ (طالب و دولت ) یک قوم را قرار دادند . راس دولت ظاهرا برای ارباب مخالفین اصلی طالب ها ضد طالب ها در نظر گرفته شده بود . ولی در پشت پرده هر دو طرف در تبانی با هم کار میکردند. تا در گام نخست از فلسفه وجودی افغانستان و هویت افغانی دفاع نمایند و در گام بعدی از وحدت اقوام در داخل و احتمال یک اتحاد منطقوی جلوگیری کرده باشند . چون خلاف توقع غربی ها با بمیان آمدن حکومت مجاهدین این هویت قومی افغانستان در تزلزل قرار گرفته بود . با سرکوب اقوام غیر پشتون و به حاشیه راندن آنها از قدرت توسط طالب ها و دولت ، پایه های لرزان دولت قومی دوباره مستحکم گردید . در گام بعدی با تداوم جنگ ها نظم منطقوی را برهم زدند. حالا که گام نخست تکمیل گردیده ، جنگ وارد فاز دوم که روی اهداف منطقوی در نظر گرفته شده بود گردیده است . بدین ترتیب کشور در طی بیست سال است که از نگاه مدیریت فاجعه جنگ در همان مرحله اول رسیدگی های عاجل باقی مانده است . امروز که طالب ها نظر به توافقات قطر نقش یک لشکر نیابتی را در منطقه ایفا میکنند . کشور را به گروگان گرفت بالای بدبختی و گرسنگی مردم میخواهند از جامعه جهانی باج گیری نمایند . اینجا پرسشی شاید مطرح گردد که چرا جامعه جهانی با یک گروه تبهکار ضد حقوق بشری این قدر مدارا و سازش میکند؟ پاسخ این پرسش باز هم برمیگردد به فلسفه وجودی افغانستان و حاکمیت قومی در آن که کشور های غربی و دنباله روان شان روی اهداف استراتژیک منطقوی شان بیک حاکمیت قومی که با کشور های ماحول خود ناسازگار باشد نیاز دارند .

---

\* فلسفه وجودی افغانستان چه است ؟ : افغانستان روی دو هدف با توافق امپراتوری روسیه تزاری و هند برتانوی از بریده یی بنه خراسان در قلب آسیا ایجاد گردید . هدف اولی ایجاد یک منطقه حائل (buffer state) بین دو امپراطوری متذکره بود. هدف دومی بمیان آوردن هویت جدید در این حوزه تمدنی منطقه بنام افغانستان که با هویتهای ماحول خود همخوانی نداشته باشد تا به حمایت این دو امپراطوری توسط این هویت جدید رابطه های فرهنگی، و زبانی بین کشور های منطقه راکه زمانی زیر چتر زبان فارسی روابط و پیوند های سیاسی فرهنگی داشتند قطع نمایند تا از اتحاد داخلی و اتحاد احتمالی کشور های منطقه جلوگیری کرده باشند. این است فلسفه وجودی افغانستان .

**ج - اثرات منفی تداوم کمک های عاجل و غیر تولیدی در جامعه :** علاوه از آنکه تداوم کمک های عاجل و غیر تولیدی در یک کشور افراد جامعه را به مفت خواری ، و تنبلی عادت میدهد . بعضا خود باعث دامنه دار شدن جنگ ها شده جنگ را به یک منبع درآمد راس های دو طرف جنگ مبدل می سازد . همچنان جامعه را بشدت طرف فقر برده از افراد جامعه به آسانی می توانند در جنگ های گروه های متخاصم کار گرفته عرصه های

تولیدی را به رکود مواجه سازند . چنانچه که تاریخ فروپاشی تمدن آفریقا نشان میدهند که چگونه صنعت کاران در جریان جنگهای ایجاد شده به برده تبدیل و به کشور های غربی صادر می شدند. در جهان امروزی در اکثر موارد از این نیروی انسانی گروه های تروریستی برای اهداف کلان تر اربابان شان در جریان این جنگ های دوامدار از نیروی های انسانی که در تولیدی کار گرفته می شد به اردوگاه های جنگ کشانده شده. آنها را آموزش های جنگی و تروریستی داده از عرصه تولید کشیده و بگونه برده های جنگی به بازارهای جنگ میکشانند. متأسفانه در افغانستان کاملاً چنین پلانی را موفقانه به منظور اهداف منطقی و فروپاشی بافت اجتماعی و منطقی عملی ساختند .

## ۲- مرحله مدیریت بازسازی و احیای مجدد: Reconstruction and Rehabilitation

طی بیست سال جنگ های پلان شده با وصف ورود میلیاردها دلار کمک جامعه جهانی زیر نام بازسازی و احیای مجدد تاسیسات تولیدی آسیب رسیده و یا از بین رفته که میباید صرف بازسازی و احیای مجدد آنها می شد، از قبیل فابریکه های بزرگ و کوچک مثل سمنت غوری و نساجی پلخمری، سمنت جبل السراج ، نساجی جبل السراج ، نساجی بگرامی کابل، فابریکه سمنت هرات ، فابریکه پشمینه بافی و فابریکه تحفظ (conserve) میوه قندهار، فابریکه های سپین زر کندز ، قند بغلان ، سیلو ها ، پارکهای صنعتی کابل که شامل صدها فابریک خورد و بزرگ بود، پروژه های آبیاری گوهرگان و کوکچه ، بند برق کنر ، پروژه های انکشاف زراعتی و مالداری و صدها پروژه های تولیدی که می توانست صدها هزار نفر را از عرصه جنگ به عرصه تولید دوباره در این تاسیسات عام المنفعه جذب میکرد. اصلاً توجهی به بازسازی آنها صورت نگرفت . از اینجا به این نتیجه میرسیم که تنها تزییق پول در یک کشور خودکفایی به بار نیآورده حتی آن کشور را به فساد مواجه ساخته ارزشهای اجتماعی و فرهنگی جامعه را آسیب رسانده و آن را به مرکز تولید مواد مخدر و پرورشگاه تروریزم جهانی مبدل می سازد.

پروژه های بازسازی و احیای مجدد که کم و بیش در معرض اجرا قرار گرفته بود . آنهم خلاف نورم ها و اساسات پروگرام های انکشاف اجتماعی بود که اکثر آنها نسبت عدم مشارکت مردم در اولویت بندی ، تصمیم گیری ، پلانگذاری و تطبیق پروژه ها اکثراً از بازدهی باز مانده است . حال آنکه اصل انکشاف اجتماعی بالای مشارکت مردم ، استفاده از ظرفیت های بشری و طبیعی محل استوار است . در حالیکه در هیچ موردی دیده نشده است که این اصل انکشاف اجتماعی در مرحله مدیریت بازسازی و احیای مجدد برای مهار ساختن فاجعه جنگ و کاهش تاثیرات منفی آن و رسیدن به صلح و رفاه اجتماعی بکار گرفته شده باشد . برای وضاحت موضوع از یک استان در اینجا مثال می آوریم . در آستان بدخشان کارمندان تمام ادارات بازسازی و انکشافی بجای اینکه از ظرفیتهای بشری محل استخدام شده باشند ، نود فیصد شان از استانهای جنوب کشور آورده شده بودند . من در سال ۱۹۹۹ م یک مهندس ساختمان که مدرک تحصیلی ماستری از آلمان داشت و در شهرستان بهارک دوکان بزازی (تیکه فروشی) داشت . پرسیدم چرا در رشته تحصیلی ات در موسساتی که در اینجا مصروف کاراند و سخت به خودت نیاز دارند کار نمی کنی ؟ در پاسخ گفت ای برادر، در چندین دفتر مراجعه کردم گفتند کارمندان ما از دفتر مرکزی پیشاور مقرر می شود کمبود نداریم . در حالی که اکثر کارمندان این دفتر هادرجه تحصیلی بالاتر از صنف دوازده و بعضی شان حتی مدرک تحصیلی نداشتند . در حالی که پالیسی های انکشاف اجتماعی میگوید که انکشاف جامعه بدون انکشاف نیروی بشری محل بی معنی است . زیرا که بدون مشارکت مردم محل در مدیریت ، پلان گذاری و تطبیق پروژه ها حس مالکیت که بقا و پایداری پروژه را تضمین میکند در میان مردم محل خلق نمیشود . بدون حس مالکیت بقای انکشافات و استمرار آن غیر ممکن است . در این مرحله هم آنچه که باید انجام میشد تا جامعه مصرفی را به جامعه تولیدی می رساند صورت نگرفت . بدون تکمیل این مرحله مفکوره مرحله بعدی که ریشه یابی فاجعه هاست مطرح نمی گردد.

## ۳ - مرحله کاهش دهی و سبک سازی فاجعه : Mitigation Stage

در این مرحله پژوهش هایی در مورد آسیب شناسی و ریشه یابی فاجعه جامعه متضرر شده صورت میگیرد تا ریشه های اصلی فاجعه بشری مشخص گردیده و با شناخت آن تدابیری برای کاهش و سبک سازی آسیب های رسیده از فاجعه و پیشگیری از فاجعه های بعدی صورت گیرد . ولی متأسفانه در افغانستان مدیریت و مهار سازی فاجعه تا این مرحله هرگز دنبال نشده که دلایل مشخص خود را دارد . دلایل این فرو گذاشت از مرحله آسیب شناسی و ریشه یابی جنگ موجب شده که جامعه همیشه در تنش های درونی بسر برده و گاه گاهی به جنگ ها و مداخلات بیرونی منجر گردد . این وضعیت نشان دهنده آن است که جامعه متضرر از جنگ یا نتوانسته ریشه های اصلی فاجعه را درست ردیابی کند و یا اینکه آگاهانه از ریشه های اصلی فاجعه روی ملحوظات قومی و سیاسی چشم پوشی شده و نخواستند از مرحله رسیدگی های عاجل یعنی حالت اضطراری ( Emergency ) بیرون برآیند . چنانچه که بیشتر از بیست سال است افغانستان در همین حالت ترحم خواهی و جلب کمک های بشری باقی مانده است . اینکه چرا نمی خواهیم از این حالت بیرون شویم ، یک جهت دریافت پول از مدرک تداوم جنگ و سو استفاده از بدبختی مردم توسط حلقات معین است که از همین حالت به سرمایه های کلان باد آورده غیر تولیدی دست می یابند و به دلالت بازار جنگ مبدل میشوند . جهت دیگر آن این است که کشور های آزمند هم از این خلاء امنیتی و نبود دولت های ملی و مردمی می توانند روی اهدافی منطقی که دارند زیر پوشش کمک های بشری و شعار های دموکراسی و حقوق بشری در منطقه حضور پیدا کنند . از آنجایی که گفته اند هیچ گریه در جهان برای رضای خدا موش نمیگیرد . حضور یابی بیگانه ها در کشور با اهداف پوشیده ای که دارند بر بغرنجی مسائل حل نشده جنگ می افزاید .

همان قسم که گفته شد مرحله کاهش دهی آسیب های فاجعه جنگ ، مستلزم روش های علمی و تخصصی پذیرفته جهانی میباشد که به آن پرداخته نشده است . یا اینکه ما که قادر به حل مسائل درونی خود نبودیم و یا نمیخواستیم به موجودیت آن اعتراف کنیم . پس چگونه می توانیم از عهده حل مسائل کلانی برآییم که اهداف بیرونی ها هم به آن علاوه شده باشد .

حال برمیگردیم به نقطه ای که ما چرا فاجعه های ساخته دست خودمان را که عبارت از جنگهای داخلی و قومی است تا حل نهایی درست مدیریت نکردیم و یا نخواستیم مدیریت کنیم ؟ هرگاهی اگر خواسته باشیم ریشه های این منازعات را مشخص ساخته و به حل آن بپردازیم به تابو هایی برمی خوریم که اجازه بحث بالای آن ممنوع قرار داده شده . این تابو های ممنوعه عبارت اند از : بحث نکردن در مورد بی عدالتی های اجتماعی و برتری جویی قومی که در همه امور اجتماعی مشهود است . در حالی که ریشه تمام منازعات در همین ممنوعه ها نهفته است که اکثر ریشه بی عدالتی های اجتماعی و جنگهای داخلی از آن آب میخورد . این ممنوعه های تابو شده بصورت مشخص از این قرار اند :

الف - هویت قومی (افغان) که بحث کردن در مورد آن جرم و معادل به خیانت ملی پنداشته میشود.

ب - انکار از برتری جویی قومی و ستم قومی که از جمله واقعیت های انکار ناپذیر است.

ج - حفظ نام قومی کشور بنام افغانستان که تثبیت کننده مالکیت قومی است ، ولو در حفظ این نام نسل اندر نسل انسانها کشته شوند . در حالیکه نام کشور افغانستان روی اهداف منطقی دو ابرقدرت وقت بریتانیای کبیر و روسیه تزاری به خاطر قطع رابطه بین کشور های هم زبان حوزه تمدنی زبان فارسی و احتمال بروز یک اتحاد منطقی زیر چتر این فرهنگ جلوگیری شده باشد بشکل منطقه حائل ایجاد شده . در آن نام قوم و برتری خواهی آشکار قومی تسجیل شده است . اقوام غیرپشتون (غیر افغان) حس مالکیت کرده نمیتوانند .

شاید پرسشی بماند که چرا این نام از طرف اقوام غیر افغان مشکل آفرین و تبعیض برانگیز پنداشته میشود ؟ بدلیل اینکه از زمان ایجاد افغانستان ، از طرف حکام شونیست پشتون روی اهداف استراتژیک کشور های غربی در حذف هویت ، زبان ، تاریخ و میراث های فرهنگی اقوام غیر پشتون (افغان) پیوسته تلاش صورت گرفته و همچنان در توسعه جغرافیایی زیست پشتون ها (افغان) ها فرامینی صادر گردیده که شیرازه وحدت و برادری

اقوام ساکن در این سرزمین را برهم زده و حتی دشمنی ها بین اقوام را تا سرحد استخوان شکنی ها و حذف فیزیکی یکدیگر رسانده است .

اینها هستند ریشه های اصلی اختلاف و بروز بار بار فاجعه جنگ در داخل کشور که زمینه ساز مداخلات بیرونیها هم گردیده است . بنا برای حل دائمی فاجعه جنگ در این سرزمین راههای را باید جستجو گردد تا دیگر نماینده گان مردم در پارلمان بر سر یکدیگر نکوبند . یک قوم بنام اینکه افغانستان سرزمین افغانهاست به سرزمین های دیگر اقوام بشکل گروهی و یا فرمائی نتازند تا جنگ های قومی و فاجعه های ناشی از این جنگها بمیان آید .

## بخش سوم

### نتیجه گیری از سه مرحله مدیریت فاجعه در افغانستان

چنانچه که از مطالعه و بررسی حل منازعات و مدیریت فاجعه جنگ ها در یافتیم . در افغانستان هیچگاهی از روشهای علمی و تخصصی در حل منازعات و مدیریت فاجعه جنگ ها استفاده صورت نگرفته است . زیرا که نام قومی افغانستان و هویت ملی تحمیلی در نفس خود حامل منازعات و بروز فاجعه جنگ میباشد . جنگهای داخلی همیش در رابطه با نام قومی افغانستان که معمولاً ناشی از برتری خواهی قومی و بی عدالتی اجتماعی میباشد صورت گرفته است . زیرا که رهبران دولت و حلقات شؤنیستی پشتون در رابطه به سیاست کشور های ایجادگر افغانستان هرگز نخواستند منازعات اجتماعی و آسیب های ناشی از منازعات بصورت ریشه یی حل و تا پایان مدیریت شود . چون در حل ریشه یی منازعات و مدیریت فاجعه های ناشی از آن ممکن نام قومی کشور و نقش قوم حاکم زیر پرسش برود و دستخوش تغییر قرار گیرد .

اینکه عده ای از خبره گان اجتماعی اقوام غیر پشتون هم بدون اینکه از فلسفه وجودی افغانستان ، چگونگی پیدایش کشوری بنام افغانستان در قلب آسیا آگاهی داشته باشند . حل منازعات و فاجعه ناشی از جنگ ها را با توصیه های اخلاقی که : ما همه برادر و یک افغانیم . باید وحدت ملی خود را حفظ کنیم ، از تفرقه قومی پرهیز کنیم و امثال این حرف و روایت ها میخواهند حل منازعات و فاجعه جنگ را مدیریت کنند . این دسته از نخبگان سیاسی اجتماعی فکر می کنند منازعات قومی بدون ارایه کدام مکانیزم علمی و اجتماعی که بتواند فاکتور های جنگ را مهار کند با نصایح و توصیه های اخلاقی و عاطفی حل میشود . ولی هیچگاه فکر نمی کنند اگر جناح های درگیر جنگ به ارزشهای اخلاقی و عاطفی پایبند می بودند یک دیگر را به فجیع ترین شکل نمی کشتند . کودکان و زنان و مردم عامه وطن خود را در مسجد و مدرسه جاده ها با انتحار و انفجار بقتل نه می رساندند .

هرگاهی که حل منازعات و مدیریت فاجعه جنگ بر اساس مسائل اخلاقی و عاطفی بطور مقطعی بدون ریشه یابی منازعه و حل دائمی آن صورت گرفته است . در حقیقت با نادیده گرفتن عوامل اصلی جنگ بالای واقعیت های تلخ سرپوش نهاده شده و این ناصحین و صالحین افتخار فروخته اند که منازعه را حل کرده اند و جنگ دیگری در راه نیست . در حالیکه بعد از مدتی از اثر همان مظالم اجتماعی که راه حل دائمی آن در نظر گرفته نشده بود ، زیر فشار درونی ناشی از مظالم اجتماعی سرپوش مصلحتی دوباره پس شده ، هیولای جنگ دهن باز کرده ، حیات و هست و بود انسانها را بلعیده است . از زمان امیر عبدالرحمن خان ، امیر افغانستان ساز تا امروز منازعات اجتماعی و جنگ های داخلی بصورت کلی منته قومی داشته است . بنا تجربه نشان داده است که با توصیه های اخلاقی و عاطفی بدون مکانیزم مهار کننده جنگها تضمینی برای مهار کردن جنگها وجود ندارد تا جامعه دوباره درگیر جنگ نشود . چنانچه که این روش ها بار بار تجربه ناکام بوده . اینها بجای اینکه ریشه اصلی منازعات را پیدا کنند برعکس بروز منازعات و تنش های قومی را ناشی از اعتراض غیر پشتون ها در مورد بی



عدالتی اجتماعی میدانند. فکر میکنند اگر این اعتراضات که موجب دامن زدن به اختلافات قومی میشود صورت نگیرد دنیا گل و گلزار است. این دسته از نخبگان نیک پندار سهل انگار نگاهی بگذشته و زمان حال ندارند که بر طبق همین توصیه های بی بنیاد در طول تاریخ چندین بار فیصله ها صورت گرفته، ولی با این توصیه نیک پندارانه اخلاقی هیچگاه عدالت اجتماعی تامین نشده. جلو هویت زدایی ها، زبانستزی ها، تغییر نام های تاریخی محلات و شهر ها، اشغال سرزمین مردمان بومی، سرکوب ها، نسل کشی ها، تحقیر و توهین کردن ها، به حاشیه راندن ها و غیره مظاهر بی عدالتی های اجتماعی را گرفته نتوانسته است.

### **شناسایی ریشه های اصلی منازعات و جنگ های داخلی:**

با در نظر داشت یافته ها و روشهای علمی حل منازعات اجتماعی و شیوه های مدیریتی فاجعه های دست بشر و مطالعه تاریخ جنگ های قومی از زمان شکل گیری کشوری بنام افغانستان تا چهار دهه اخیر و خاصتا شکل بمیان آمدن امارت اسلامی طالب ها در می یابیم که منازعات اجتماعی و جنگ های داخلی اصلا ریشه در نام قومی کشور دارد. نام قومی کشور و تاریخ سازی های جعلی باعث برتری جویی و اضافه خواهی یک قوم نسبت به سایر اقوام کشور شده است. این برتری جویی و اضافه خواهی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کاملا مشهود است:

**در عرصه سیاسی و دولت داری:** اقوام غیر پشتون همیشه به حاشیه رانده می شوند و در تصمیم گیری های کشوری سهم نیستند و فقط زیر دستی و میرزایی و رهنمایی امرین خود را میکنند.

**در عرصه اجتماعی:** جغرافیای زیست پشتون (افغان) ها با اشغال سرزمین های مردمان بومی بنام ناقلین و کوچی گسترش پیدا میکند و از دیگر اقوام محدود میگردد.

**در عرصه فرهنگی:** زبان ستیزی، هویت زدایی غیر افغانها، تحمیل هویت افغان بر اقوام دیگر و استحاله آنها در قوم افغان، جعل سازی های تاریخی و تغییر نام محلات، تخریب و یا بی توجهی به آثار تاریخی متعلق به تاریخ قبل از ایجاد افغانستان.

همه این بی عدالتی های اجتماعی در رابطه به نام قومی افغانستان صورت گرفته و میگردد.

ابزارهای که بوسیله آنها برتری جویی و اضافه خواهی بنفع یک قوم و بی عدالتی در حق دیگر اقوام صورت میگردد عمدتا چهار چیز دانسته میشود.

الف - نام قومی افغانستان

ب - دولت متمرکز قوم محور

ج - استفاده ابزاری از دین و قوم

د - حمایت بیرونی ها از هویت افغانی و نام افغانستان.

## **بخش چهارم**

### **راهکارهای پیشنهادی برای حل دائمی منازعات و جنگها داخلی**

تا اینجا مشخص شد که عوامل اصلی بی عدالتی های اجتماعی ، منازعات و جنگهای قومی ریشه در نام قومی افغانستان و برتری جویی قومی در رابطه به این نام داشته است . ابزار اعمال این بی عدالتی های اجتماعی هم مشخص شد که نام قومی کشور ، ساختار متمرکز قدرت قوم محور ، استفاده ابزاری از دین و حمایت قدرت های بیرون از هویت افغانی و نام افغانستان میباشد . زیرا که افغانستان نقش از هم پاشی حوزه تمدنی قلب آسیا و جلوگیری از اتحاد داخلی و اتحاد احتمالی کشور های منطقه زیر چتر فرهنگی حوزه تمدنی ایران باستان را دارد که فعلا به کشور های جداگانه منقسم شده است .

برای حل دائمی این منازعات و جنگهای قومی ایجاب می کند راه کار های جستجو شود تا مدیریت سالمی برای تامین حیات اجتماعی حاصل شده ، راه برای عدالت اجتماعی ، پیشرفت و ترقی باز شود . در غیر آن مثل دو صد سال گذشته بخواست ایجاد گران افغانستان در یک مدار باطل قومی در چرخش خواهیم بود.

چگونه میشود این عوامل بی عدالتی اجتماعی و جنگهای دوامدار قومی که بوسیله ابزارهای چهارگانه فوق اعمال میشود رفع کرد؟ بنا برای حل دائمی این معضل تاریخی تدابیر علمی و جامعه شناسانه برای این ابزار های اعمال بی عدالتی اجتماعی به ترتیب اولویت های کاری آن طرح و پیشنهاد میگردد.

**۱- غیر متمرکز سازی ساختار دولتی :** چنانکه تمرکز قدرت و انحصار قدرت دیکتاتوری و استبداد به بار میآورد. غیر متمرکز ساختن قدرت دولتی زمینه دیکتاتوری و استبداد را نیز به حداقل میرساند. تقسیم قدرت به ایالات شرایطی را بمیان می آورد که اگر سوءاستفاده از قدرت در یک ایالت صورت میگیرد دیگر ایالت ها از آسیب آن در امان میماند . از جهت دیگر چون سطح مشارکت مردم در مدیریت امور نظام غیر متمرکز بالا است احتمال انحصار قدرت هم کم میگردد . بنا برای غیر متمرکز سازی قدرت دولتی نظر به شرایط و امکانات عملی گونه های مختلفی غیر متمرکز سازی در نظر گرفته میشود . چون در شرایط فعلی زمینه مبارزات مسالمت آمیز برای احزاب و گروه های اپوزیسیون که بتوانند از طریق مفاهیم و اقتناع و یا فشار جامعه مدنی نظام متمرکز قبیلوی را به نظام غیر متمرکز پارلمانی صدارتی و یا فدرالی از بالا تغییر دهد میسر نیست . از طرف دیگر کشور در یک شرایط بی اعتمادی مطلق میان اقوام و جنگ بسر میبرد . یگانه گزینه ای که برای غیر متمرکز سازی نظام باقی می ماند. اعلان خودمختاری های مناطق آزاد شده از دست لشکر قومی در صورت امکان و رفتن بطرف نظام فدرالی با تضعیف قدرت متمرکز قومی است .

گزینه دیگری که نظر به تکتازی های قومی و اشغال سرزمین های مردم بومی و اخراج آنها از محلات زیستشان از نگاه حقوقی پیش خواهد آمد تجزیه کشور است . شرایطی را که طالب ها بالای اقوام غیر پشتون آورده اند احتمال تجزیه کشور را نسبت به گزینه های دیگر محتمل تر ساخته است . هرچند تجزیه کشور دشوار ترین گزینه ناگزیری است که در صورت بیجا ساختن دائمی مردمان بومی از محلات زیستشان و جابجا سازی های قومی به وقوع خواهد پیوست . در صورت تجزیه همه اقوام قیمت زیان آن را خواهد پرداخت که ناشی از تک تازی های قوم حاکم خواهد بود.

**۲- جلوگیری از ابزارسازی دین و قوم بخاطر قدرت:** دولت و نظامی که از نتیجه مبارزات غیر متمرکز سازی قدرت بمیان میاید . می باید استفاده ابزاری از دین مثل گذشته ها از طرف دولت صورت نگیرد . چنانچه که همه شاهد هستیم که با استفاده ابزاری از دین و مذهب و قوم چه مصیبت ها و ناروا های نبود که زیر نام دین و قوم بالای مردم رنج کشیده و مصیب دیده کشور صورت نگرفت . بنا دولت آینده ای که ساخته خواهد شد باید موقف بی طرفی نسبت به دین و مذهب و قوم داشته باشد. دولت بر مبنای قانون اساسی کشور که تبعیض بین پیروان ادیان و مذاهب مختلف و اقوام مختلف قایل نگردد عمل کند. در این صورت جایی برای اختلافات دینی ، مذهبی و قومی باقی نمی ماند . بدین ترتیب زمینه های استفاده ابزاری از دین و قوم نیز از دست دولت کشیده میشود و عالمی از جنجال های اجتماعی حل گردیده همه به مثابه شهروندان یک کشور به صورت مساوی از ارزش های قانون

برخوردار بوده می‌توانند. دولت‌های گذشته تا حدی از دین و قوم استفاده ابزاری برای فریب مردم و کسب حمایت قومی و جامعه روحانی کرده‌اند. بطور مثال بدون ضرورت در شناسنامه شهروندان دین، قوم را درج می‌کنند که در هیچ یک از کشور های جهان معمول نیست. حتی ملت را هم قومی ساخته‌اند. در حالیکه یک ملت در یک جغرافیای معین زیر نام کشور ساخته می‌شود نه زیر نام یک قوم. در شناسنامه مینویسند ملت افغان. واژه افغان افاده نام کشور را که یکی از مولفه های ملت می‌باشد نمی‌کند. در حالیکه در قانون اساسی کشور ملت افغانستان ذکر شده و در بالای شناسنامه هم نام افغانستان آمده. اگر چنین استفاده های ابزاری از دین و قوم صورت نگیرد، جامعه در نبود اختلاف ناشی از برخورد باور های مختلف و اقوام مختلف در صلح و برادری بسر خواهند برد. آنگاه کشور از تنش ها و جنگهای درونی نجات پیدا نموده، زمینه مداخله بیرونی ها هم محدود می‌گردد. انکشاف اجتماعی، رشد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی میسر گردیده کشور در مسیر شاهره ترقی و تمدن قرار می‌گیرد. لذا امور دینی و مذهبی باید از طرف دستگاه ها و مراجع دینی و مذهبی جامعه پیش برده شود. تا به قدسیت دین بوسیله دستگاه های سیاسی قدرت لطمه وارد نشود. همچنان مسائل فرهنگی (زبان، هويت) اقوام مختلف از طریق انجمن های فرهنگی خودشان بدون دخالت دولت باید پیش برده شود. دولت تنها وظیفه و مسئولیت دارد زمینه و امکانات را بصورت مساویانه و عادلانه به این انجمن ها در جهت رشد و شکوفایی فرهنگی هر قوم و تبار کشور مهیا و عرضه بدارد. نه اینکه فرهنگ، هويت و زبان یک قومی را بر سایر اقوام بنام فرهنگ و هويت ملی تطبیق کند. هويت ملی زمانی مطرح می‌شود که یک ملت با در نظر داشت معیار ها و تعریف ملت بوجود آید. مولفه های اساسی ملت که محدوده جغرافیایی، نام محدوده جغرافیایی و تبارهای ساکن در آن و منافع مشترک شان است تعریف شده باشد. نه سرزمینکه بنام یک قوم یاد شود. فرهنگ ملی از امتزاج فرهنگ های تمام اقوام در یک صفحه که بیانگر فرهنگ همه اقوام باشد زیر نام کشور به نمایش قرار می‌گیرد نه بنام یک قوم مشخص. فرهنگ ملی زیر نام فرهنگ افغانی، هويت افغانی با واقعیت های عینی و تاریخی این سرزمین جور در نمی‌آید. همین ناجوری ها و ناسازگاری ها با واقعیت های عینی و تاریخی است که زمینه سازی عدالتی ها، منازعات و جنگهای دوام دار قومی و زمینه ساز مداخله بیرونی ها در طول تاریخ شده است و جامعه را از رسیدن بیک ملت واقعی باز داشته و همه چیز را با جعل سازی، زورگویی و ارباب و فریب استوار ساخته است. در واقعیت امر دین، فرهنگ و هويت مال مردم و متعلق به مردم است. دولت حق مداخله و تعیین تکلیف برای مردم در این زمینه ها را ندارد. زیرا فرهنگ ها و هويت ها دیر پا و طی سده ها ممکن متحول شود. ولی دولت ها در هر چند سالی می‌آیند و می‌روند. بنا عناصر دیرپای جامعه نباید تابع و بازیچه دست دولت ها گردد. بلکه دولت منحیث فراهم سازنده تسهیلات در این زمینه ها است نه رهبری کننده. رهبری کننده و رشد دهنده این ارزش های دیر پا مردم می‌باشد نه دولتها. اینجاست که وظایف دولت و ارگان های فرهنگی و اجتماعی از هم تفکیک و مشخص می‌شود. بنا مداخله دولت در ساحت مسئولیت ارگان های اجتماعی و مداخله ارگان های اجتماعی در ساحت مسئولیت های دولتی آناشسیسم به بار می‌آورد. قانون و دستگاه قضای ساحت صلاحیت ها و مسئولیت های هر بخش را باید معین و نظارت کند. تا جلو آناشسیسم و بی بندوباری گرفته شود. دولت و مردم قانون محور عمل نمایند تا جامعه از مرحله زندگی قبیله‌ای وارد مدرنیته و حاکمیت قانون شود.

### ۳- زمینه سازی تغییر نام قومی کشور به نام غیر قومی :

نام کشور اگر انعکاس دهنده شکوه تاریخی و غنای فرهنگی آن کشور بوده باشد که همه اقوام تاریخ مشترک خود را در آینه آن دیده بتوانند به ساکنین کشور غرور آفرین و افتخار آفرین بوده و به مثابه عنصر محوری در شکل گیری یک ملت نقش اساسی دارد. متأسفانه نام افغانستان منعکس کننده چنین عناصر افتخار آفرین تاریخی که تمام اقوام خود را در آن ببینند نیست. هر چند که دولت های افغانی تاریخ شانرا از سلطنت احمد شاه ابدالی آغاز می‌کنند. پیوسته تلاش نموده اند پیشینه باشکوه این سرزمین را نادیده بگیرند. در اینجا از صدها ناروایی های که در

راستای هویت زدایی و جعل سازی های تاریخی صورت گرفته است چند مثال می آوریم که نقش برآزنده ساختن یک قوم را در سطح ملی و بین المللی نشان میدهد .

**الف -** زمانی که یونسکو سازمان حفظ آبدات تاریخی و میراث های فرهنگی ملل متحد طی نامه ی از دولت افغانستان خواست شخصیت های که مفاخر فرهنگی و تاریخی افغانستان را می سازد به دفتر یونسکو معرفی دارند . دولت افغانستان به بجای مولانا ، ابن سینا ، رابعه بلخی ، ناصر خسرو، البیرونی و صد ها دانشمند و مفاخر فرهنگی این سرزمین خوشحال خان خنک و رحمن بابا را معرفی کردند که در افغانستان کنونی زیست نداشته اند . امروز نسل نو خوشحال خان و رحمان بابا را می شناسند که از صوبه سرحد پاکستان هستند . ولی جامعه ما و خاصا علمای دینی ما ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری نویسنده تفسیر حسینی را نمی شناسند که از سرزمین خودشان است . چون نام سبزواری به شیندند تبدیل شده .

**ب -** در مورد هویت سازی هم به استشاره کشور های ایجاد گر افغانستان اقدامات صورت میگیرد . بطور مثال سخنان چهار سال قبل استاد اسدالله ولوالجی در برنامه سیاه و سفید تلویزیون طلوع را در یوتیوب بشنوید که یک مستشرق انگلیسی در کنفرانس دوم بن هدایت میدهد. در شناسنامه برقی تمام مردم از هر قومی که هستند افغان بنویسید. بر اساس هدایت مستشرق انگلیسی اشرف غنی رئیس جمهور قانون توشیح شده ثبت احوال نفوس کشور را که به امضا خودش توشیح شده بود تعدیل نموده بدون طی مراحل قانونی و تصویب پارلمان حکم صادر میکند که در شناسنامه ملت افغان نوشته شود. در حالیکه در قانون اساسی کشور ملت افغانستان نوشته شده است. پس یک کشور با چنین دید قوم گرایانه چگونه میتواند ممثل تاریخ و فرهنگ یک سرزمین کثیر القومی بوده باشد و ادعای واهی ملت واحد بودن را هم داشته باشد ؟ در حالیکه مناطق خاصی به زمین سوخته مبدل می گردد و مردم بومی وادار به کوچ های اجباری می شوند . گذشته از اینها از طرف دولت های قومی افغانستان با استفاده از فلسفه وجودی افغانستان در تبنانی با ایجاد گران افغانستان کشور های بریتانیای کبیر و امپراتوری روسیه تزاری ، پیوسته تلاش در جعل سازی تاریخ ، نامهای تاریخی ، حذف زبان فارسی و حذف هویت اقوام غیر افغان صورت میگیرد . این همه کار های ناروا و استبداد گرایانه زیر نام کشوری بنام افغانستان صورت میگیرد که دیروز مورد حمایت روسیه و انگلیس و امروز مورد حمایت ایالات متحده آمریکا و سایر کشور های دنباله رو آن هم قرار دارد.

**ج -** فارسی ستیزی : دلیل آشکار دیگر زبان ستیزی علاوه از آنکه در سال ۱۳۴۳ در ی صفت زبان فارسی را با اجبار جایگزین زبان فارسی ساختند . برنامه های تاجیکی ، دری و فارسی صدای آمریکا و بی بی سی نیز با وصفی که چند سال قبل ۲۵۰ نفر از دانشمندان ، شعرا و زبان شناسان نامور ایران ، افغانستان و تاجیکستان طی نامه ای علیه تجزیه زبان فارسی دری بنام های تاجیکی ، دری و فارسی عنوانی دفتر بی بی سی و صدای آمریکا اعتراض کردند که زبان تاجیکی ، دری و فارسی سه زبان جداگانه نیستند . بلکه یک زبان بنام فارسی دری است . ولی استناد آنها در مقابل این اعتراض این بود که در قانون اساسی تان زبان شما دری است . گویا ما از زبان خود خبر نداریم . بی بی سی و صدای امریکا زبان مان را بما معرفی می دارند. این سیاست مداخله گرانه فرهنگی غرب تبنانی آنها را با دولت های دست نشانده شان در زمینه زبان ستیزی و برداشتن تدریجی زبان فارسی در کشور ایجاد نموده خودشان افغانستان است که جز اساسی فلسفه وجودی افغانستان میباشد نشان میدهد . اینها شواهدی هستند که آشکار می سازد زیر پوست افغانستان اهداف استراتژیک منطقی قدرت های بزرگ جریان دارد. فلذا افغانستان که برای شکستادن است نمیشود از آن امید ساختن داشت . اینجاست که اگر میخواستیم کشوری داشته باشیم که همه اقوام آن را از خود بدانند باید نام کشور بحران آفرین و خودشکن نباشد . پس برای وحدت و یکپارچگی اقوام و ملت شدن داوطلبانه ، نه با زور سرنیزه و کشتن و حذف کردنها و آواره کردن ها . بیک نام غیر قومی و تاریخی متعلق به همه اقوام باشند این سرزمین ضرورت است . بنا امکانات عملی آن در چند مرحله میسر خواهد بود.

**مرحله اول** - آگاهی دهی از فلسفه وجودی افغانستان در رابطه به اهداف استراتژیک قدرت های بزرگ و خصوصیت ناسازگاری داخلی و منطوقی آن به مردم و خاصتا به برادران پشتون که ناآگاهانه شکار حلقات شوونیستی خودی و اهداف بیگانه ها قرار میگیرند و بی جهت با برادران هموطن خود بطور دائم در جنگ و ستیز اند . تمام ساکنان این سرزمین چه پشتون و غیر پشتون باید بدانند که زیر پوست افغانستان چه در جریان است که ما یک ملت شده نمیتوانیم و سازش کرده نمیتوانیم .

**مرحله دوم** - لابی گری در سطح جهانی و خاصتا کشور های صلح دوست و متمدن . در این عصری که در کشور های شان چسبیدن به هویت های قومی را نشان عقب مانی وحشتناک میدانند.

**مرحله سوم** - پیشنهاد راه اندازی رفراندوم میان مردم برای تغییر نام کشور و یا دو نامه شدن آن .

**مرحله چهارم** - ابلاغ نام جدید کشور در سطح جهانی و خاصتن کشور هایی که با آنها روابط دیپلماتیک برقرار است .

تمکین نکردن شونست های پشتون به این پیشنهادات عادلانه مبتنی بر واقعیت های عینی و تاریخی از نگاه حقوقی و حق تعیین سرنوشت ملت ها در صورتی که غیر پشتون ها از حقوق مدنی ، هویت تاریخی و کاربرد زبان خود محروم می مانند . گزینه تجزیه که دشوار ترین و پرهزینه برای همه اقوام خواهد مطرح می گردد. آنهم ناشی از لجاجت و زورگویی شوونیستهای پشتون و دنباله روان آنها خواهد بود نه پشتون های عدالت خواه و اقوام دیگر . در حالیکه اقوام غیر پشتون در طول تاریخ حسن نظر همزیستی صلح آمیز شانرا برای زندگی باهمی حتی زیر همین نام قومی کشور افغانستان بار بار نشان داده اند . ولی متاسفانه حلقات شونستی از سرکوب و نابودی آنها دست بردار نیستند.

اینکه میگویند: افغانستان ، وحدت ملی و ملت افغان متضمن بقا کشور است . فقط باد کردن گاه بی دانه است . اگر این گاه دانه بی میداشت ، امروز شکم مردم سیر ، تن مردم پوشیده ، همه آسوده ، کشور عاری از جنگهای قومی در امن و آرامی رو به پیشرفت می بود . حال ببینید کشور های همسایه در کجاست و ما که میلیارد ها دلار را خوردیم و آروغ هم نه زدیم و هنوز به نان خوردن گدایم در کجای تاریخ قرار داریم ؟ آیا جایگاه فعلی مان را میابیم در کدام عصر قرار داریم ؟ آیا دلیل همه منازعات ، جنگهای داخلی و عقب مانی بغیر از ریشه یابی هایی که صورت گرفت چیزی دیگری خواهد بود؟

پایان